خاطرات میرزا احمد خان عمارلوئی

از رجال آزادیخواه انقلاب مشروطه

(نماینده ادوار دوم تا سوم مجلس شورای ملی)

به کوشش

علی امیری

۵۰۲۴۵

۳۱۹

سرشناسه: عمارلوئی، احمدخان، ۱۲۵۳ ـ ۱۳۱۱.
عنوان و نام پدیدآور: خاطرات میرزا احمدخان عمارلوئی از رجال آزادیخواه انقلاب مشروطه (نمایندهٔ ادوار دوم و سوم مجلس شورای ملی / به کوشش علی امیری.
مشخّصات نشر: تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۹۱.
مشخّصات ظاهری: ۳۵۰ ص. : مصور.
فروست: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی؛ شمارهٔ انتشار ۳۱۹.
شابک: ۱۲۰۰۰۰ ریال: 978-600-220-124-9
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
یادداشت: نمایه.
موضوع: عمارلوئی، احمدخان، ۱۲۵۳ـ ۱۳۱۱ -- خاطرات
موضوع: ایران -- تاریخ -- انقلاب مشروطه، ۱۳۲۴ـ ۱۳۲۷ق. -- خاطرات
موضوع: ایران -- تاریخ -- قاجاریان، ۱۱۹۳ـ ۱۳۴۴ق. -- خاطرات
شناسهٔ افزوده: امیری، علی، ۱۳۶۱ - ، گردآورنده
شناسهٔ افزوده: ایران. مجلس شورای اسلامی. کتابخانه، موزه و مرکز اسناد
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۱ ۳ آ ۸۳ ع / DSR ۱۴۵۳
رده‌بندی دیویی: ۰۷۵۰۹۲ / ۹۵۵
شمارهٔ کتابشناسی ملّی: ۲۷۵۳۳۷۶

خاطرات میرزا احمدخان عمارلوئی

از رجال آزادیخواه انقلاب مشروطه

(نمایندهٔ ادوار دوم و سوم مجلس شورای ملّی)

به کوشش:

علی امیری

کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی

تهران- ۱۳۹۱

خاطرات میرزا احمدخان عمارلوئی

از رجال آزادیخواه انقلاب مشروطه

(نمایندهٔ ادوار دوم و سوم مجلس شورای ملّی)

به کوشش: علی امیری

صفحه‌آرا : **محمود خانی**

شماره انتشار : **۳۱۹**

ناظر فنّی : **نیکی ایوبی‌زاده**

چاپ اول : **۱۳۹۱**

شمارگان : **۱۰۰۰**

بها : **۱۲۰۰۰۰ ریال**

شابک : **978-600-220-124-9**

تمامی حقوق چاپ و نشر این اثر در انحصار کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی است.

انتشارات و توزیع:

مرکز پژوهش کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی،

خیابان انقلاب، مابین خیابان ابوریحان و دانشگاه، ساختمان

فروردین، طبقهٔ ۷، واحد ۲۷ و ۲۸ ؛ تلفن: ۶۶۹۶۴۱۲۱

نشانی سایت اینترنتی: *www.Ical.Ir*

نشانی پست الکترونیکی: *Pajooheshlib@ yahoo.com*

به نام آنکه جان را فکرت آموخت

کتاب حاضر از چند جهت اهمیت دارد:

نخست آن که با تجربه‌های فکری و سیاسی یک روحانی از مکتب آخوند خراسانی مواجه‌ایم که به دلیل پیوند وی با مشروطه و جریان نوگرا، به دفاع از مشروطه پرداخت. وی با این که تحصیل‌کردهٔ نجف در مدتی کوتاه بود، در جریان مقاومت تبریز که مورد حمایت سخت آخوند خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی بود، به این شهر رفت و پس از پیروزی توانست در دورهٔ دوم و سوم مجلس، از سوی مردم قزوین و یزد به مجلس راه یابد. سرنوشت این روحانی در گیرودار این تحولات، و بعدها همراه شدنش با مهاجرین به کرمانشاه و از آنجا به استانبول، چیزی شبیه اسدالله ممقانی بود که لباس روحانیت را کنار گذاشت و بعدها تا پایان عمر در سال ۱۳۱۱ در مشاغل مختلف سیاسی فعالیت کرد. چنین افرادی مانند شیخ ابراهیم زنجانی در این دوره اندک نیستند و حتی برخی هم که روحانی ماندند، مانند اسدالله خرقانی، اما افکارتجددخواهانه در آنها پابرجا ماند.

نکتهٔ دیگر دربارهٔ این کتاب، این است که منبعی تازه برای مشروطه از کسی است که خود درگیر تحولات آن در تبریز و قزوین و تهران بوده است. این که یادداشت‌های یک نفر پس از گذشت بیش از یک صد سال از آن رویداد به دست آید، خود تحفه‌ای است که باید نشر آن را سودمند دانست. به هر روی، اثر حاضر، منبعی دست اول و باارزش است که می‌تواند در تکمیل اطلاعات و تدقیق در تحلیلهای ما نسبت به رویدادهای مشروطه مؤثّر باشد.

نکتهٔ سوم آن که این مجموعه علاوه بر اهمیت آن در شناخت حوزهٔ علمیهٔ نجف و شماری از طلاب فعال سیاسی و دیدگاه‌های موجود، آگاهی ما را دربارهٔ هویت ایرانیان عراق و نقش آنان در مشروطه فزونی می‌بخشد. بخش سفرنامهٔ احمدی این کتاب که بخش نخست کتاب را تشکیل می‌دهد، عملاً نوعی سفرنامه، اما گزارش مسائل جاری در این شهرهاست. نویسنده که در آن سالها طلبه و یک فعال سیاسی بوده، به گزارش آن چه دیده پرداخته است.

این سفرنامه، علاوه بر شناخت وضعیت نجف و تلاشهایی که در سال ۱۳۲٦ برای حمایت از جنبش تبریز در جریان بود، می‌تواند ما را با نوع دیدگاه‌های یک محصّل علوم دینی که در عصر فراگیر شدن تجدد می‌زیسته، آشنا کند. ادبیات وی در مواجه با تجدد، مقایسهٔ ملّت ما با ملل اروپایی، توجه به آداب و رسوم نوین، عقب ماندگی فرهنگی و بسیاری از مسائل دیگر، کاملاً ذهن وی را به خود مشغول داشته و همان تأثیری را که روی شیخ ابراهیم زنجانی و سید اسدالله خرقانی داشته، برجای گذاشته است.

بدون شک، شناخت مشروطه بدون شناخت تک تک این افراد، که پلی مابین تفکر سنتی و مدرن بودند، ممکن نخواهد بود. اینان در محافل خصوصی و عمومی، در ارتباط با شماری از اندیشمندان دیگر مطالبی می‌شنیدند و بحث می‌کردند که سبب می‌شد متفاوت فکر کنند و راه تازه‌ای بگشایند، گرچه گاه خود از سر نادانی‌های دیگر به ورطه‌های مُهلکی می‌افتادند.

یک نمونه از توجه وی جالب است. او در وصف مجلسی و مطالبی که مطرح شده، به مقایسهٔ میان یونان و ایران می‌پردازد و می‌نویسد: ... «از چهارصد سال قبل تاکنون، ممالک متوحشه و ملل وحشیهٔ عالم اروپائیان در صراط علم و ترقی قدم گذارده و ممالک خود را به نور علم که اقل فایده‌اش بروز مساوات و مؤاسات و اخوت و حریت باشد، روشن و منوّر ساخته، اگر کسی قدری از تاریخ سررشته داشته باشد، می‌داند که مملکت کوچک یونان با این که غالب جمعیت اصلی آنها از دومیلیون و نیم متجاوز نبوده، از دو هزار سال و اندی قبل تاکنون چه ریزه‌خوارخان علم و فلسفه و حکم خود ساخته و تربیت مشروطیت، بلکه جمهوری از همان زمان در ناحیهٔ همت و مردانگی ایشان جلوه‌گر بوده و ما ایرانیها با این ادعاهای شرافت و اقوال کذائیه که مملکتمان تاریخی شش هزار ساله و از انجب اقوام و ملل‌ایم، هنوز با آن که ... چراغ‌های الکتریسته نوریه از تمام جوانب نواحی مان را منور ساخته، در اقصی درجه ظلمات مأیوسانه متحرک و به الفاظ یاوه و بی‌مغز خود را مشغول ساخته و مثل کرم پیله به دورخود تنیده و نفوس شریفهٔ خودمان را مسموم و در مقام دمار و هلاک برمی‌آوریم.»

به هر حال، یافت شدن این قبیل یادداشت‌ها و اهتمام در نشر آنها برای روشن شدن تاریخ سیاسی وفکری ما ایرانیان اقدامی باارزش بوده و از این بابت از مصحّح محترم سپاسگزاریم.

رسول جعفریان
ریاست کتابخانه، موزه و مرکز اسناد
مجلس شورای اسلامی

فهرست مطالب

پیشگفتار ۹

سالشمار زندگانی ۱۷

وصیت‌نامه ۱۹

سفرنامهٔ احمدی ۲۹

وقایع یومیه کربلای معلی ـ پنج شنبه ۲۰ شعبان ۱۳۲٦ ..... ۳۱

وقایع یومیه کربلا ـ [جمعه] ۲۱ شعبان ۱۳۲٦ ..... ۳۷

وقایع یومیهٔ کربلا ـ [شنبه] ۲۲ شعبان ۱۳۲٦ ..... ٤۱

وقایع یومیه کربلا ـ [یکشنبه] ۲۳ شعبان ۱۳۲٦ ..... ٤۷

وقایع یومیه کاظمیه ـ [دوشنبه] ۲٤ شعبان ۱۳۲٦ ..... ۵۱

وقایع یومیه کاظمیه ـ [سه شنبه] ۲۵ شعبان ۱۳۲٦ ..... ۵۵

وقایع یومیه کاظمیه ـ چهارشنبه و پنجشنبه۲٦ و ۲۷ شعبان [۱۳۲٦] ٦۱

وقایع یومیه کاظمیه ـ یکشنبه غرّه شهر رمضان [۱۳۲٦] ٦۷

وقایع یومیه کاظمیه ـ [سه شنبه] ۳ رمضان ۱۳۲٦ ..... ٦۹

وقایع یومیه کاظمیه ـ [چهارشنبه ٤ رمضان] ۱۳۲٦ ..... ۷۷

وقایع یومیه کاظمیه ـ [یکشنبه] ۸ شهر رمضان المبارک ۱۳۲٦ ..... ۸۳

وقایع یومیه بعقوبه ـ [دوشنبه] ۹ رمضان ۱۳۲٦ ..... ۹۱

وقایع یومیه شهروان ـ [چهارشنبه] ۱۱ رمضان ۱۳۲٦ ..... ۹۷

[وقایع یومیه کاظمیه ـ پنجشنبه ۱۲ رمضان ۱۳۲٦] ۱۰۱
وقایع یومیه خانقین ـ [چهارشنبه] ۱۸ رمضان ۱۳۲٦ ..... ۱۱۱
وقایع [یومیه] قصر ـ سه شنبه ۲٤ رمضان ۱۳۲٦ ..... ۱۱۷
وقایع [یومیه] قصر ـ [چهارشنبه] ۲۵ رمضان ۱۳۲٦ ..... ۱۲۷
وقایع میان طاق ۱٤۱
وقایع بیستون ـ ۳ شوّال ۱۳۲٦ ..... ۱٦۵
وقایع از شیعون تا تپّهٔ گلیچه ۱٦۹

یادداشتهای اسلامبول (۱۳۳۸ ق) ۲۱۳

یادداشتهای پراکنده (۱۳۰۹ ش) ۲۵۷

اسناد ضمیمه (همراه تصاویر اسناد) ۲٦۳

مرامنامهٔ فرقه دموکرات ایران ۳۱۳

تصاویر ۳۱۹

نمایه‌ها ۳۳۱
۱. نامها ۳۳۳
۲. جایها ۳۳۹
۳. سازمانها و نهادها ۳٤۵
٤. مناصب و پیشه‌ها ۳٤۷

پیشگفتار

با وجود پژوهشهای گسترده‌ای که طی چند دهۀ گذشته پیرامون تحولات تاریخ سیاسی ایران روی داده، اما همچنان ناگفته‌های زیادی از آن باقی مانده است. در این میان جنبش مشروطیت به عنوان نقطۀ عطف تحولات تاریخی ایران مطمئناً جایگاه خاصی دارد. جنبشی ملّی در ایران که با گذشت بیش از یک قرن باز هم موضوعی تازه برای محققین تاریخ به شمار می‌آید.

در همین رابطه طی ادوار اخیر آنچه بیشتر از هر چیزی به چشم آمده، احیاء بسیاری از اسناد و مکاتبات پراکنده از وقایع مشروطه‌خواهی ایران از گوشه‌های فراموش شده و یا مجموعه‌های شخصی خانواده های بازمانده از شاهدان یا حاضران آن عصر بوده که به‌یقین تا به امروز کمک بزرگی در شناسائی هر چه بهتر و دقیق تر جریانات آن دوره، به اهل نظر و صاحبان قلم نموده باشد.

گنجینه‌های ارزشمندی که تاریخ‌نگاران هر چند وقت با کنکاوی‌ها و پیگیریهای خود خبر از یافتن مجموعه که اکثراً به شکل نوشته‌هایی درباره آن رخداد تاریخی بوده، مخابره می‌نمایند که در واقع برای تکمیل تاریخ پر فراز و فرود ایران مؤثر و مفید بوده است.

تاریخ تحولات سیاسی سدۀ اخیر ایران، مملو از رجالی است که سوابق سیاسی آنها علیرغم شایستگی و لیاقت کمتر مورد توجه، تحقیق و تفحّص مورخان قرار گرفته است. شاید کمبود اسناد و سیر ناموزون این اشخاص در ایام کهولت و دوری از فعالیتهای اجتماعی در دوران بازنشستگی و گوشه نشینی‌های گمنام از دلایل عمدۀ دور

ماندن از ذهن کنجکاوان پژوهشهای تاریخی بوده باشد. از جملهٔ این رجال میرزا احمدخان عمارلوئی است که در انقلاب مشروطیت و سالهای بعد از آن تا اواسط سلطنت رضاشاه از مردان موجه و مؤثر عرصهٔ سیاست ایران به شمار می‌رفت. به طوری که به عنوان مثال در سوابق سیاسی وی دو دوره حضور در مجلس شورای ملی و عضویت در اولین مجلس مؤسسان در سال ۱۳۰٤ دیده می‌شود.

میرزا احمدخان عمارلوئی در جوانی به عشق فراگیری علوم دینی نزد علمای تراز اوّل جهان اسلام به نجف اشرف مسافرت کرد، در مکتب آخوند خراسانی حاضر شد و به مرحوم ملا عبدالله دیوشلی مازندرانی نیز ارادت خاصی یافت و از محارم این دو رهبر دینی شیعه شد. در اواسط جریان مشروطه خواهی ایرانیان از طرف علمای نجف اشرف و به دستور مرحوم آخوند خراسانی به ایران بازگشت تا گزارشی از آنچه در ایران اتفاق افتاده، برای رهبران دینی مستقر در نجف بنگارد.

وی در روزهای ورود به ایران به صف مبارزان مشروطه خواه پیوست و در درگیری‌های تبریز حاضر شد و به کمک آزادیخواهان شتافت و لباس رزم پوشید و به عضویت «فوج نجات» درآمد و با احراری همچون حاج آقا رضازاده (دکتر شفق معروف)، حسین‌خان کرمانشاهی و حسن‌آقا حریری اسلحه در دست گرفت. این فوج که قریب سیصد نفر در آن عضو بودند، به رهبری معلم جوان آمریکائی «مستر باسکرویل» راه‌اندازی شده بود و در درگیری‌های تبریز حرکتی خودجوش داشت و چند مرحله با قوای محمدعلی شاه به نبردی رودر رو پرداخت. حتی در صحنهٔ کشته شدن رهبر این فوج یعنی مستر باسکرویل، عمارلوئی از نزدیکترین افراد به وی بود.[۱]

عمارلوئی در انتخابات دورهٔ دوم مجلس شورای ملّی به عنوان وکیل مردم قزوین به دارالشورا راه یافت و در دورهٔ سوم نیز از جانب اهالی یزد انتخاب شد و چون به قوّه بیان و سخنوری مسلّط بود، از وکلای سرشناس در جلسات ادوار دوم و سوم مجلس شورای ملّی بود. در همان ایام، توسط سیّدحسن تقی‌زاده به عضویت حزب دموکرات درآمد و برای اهداف این حزب که در جهت تنویر افکار ملّت بود تلاشهای بسیار نمود.

---

۱. برای اطلاعات بیشتر، نگاه کنید به *تاریخ مشروطهٔ ایران*، احمد کسروی، ص ۸۹۰.

بعد از جلسهٔ فوق‌العادهٔ مجلس در هفتم محرم الحرام ۱۳۳٤ هـ ق (آبان ۱۲۹٤هـ ش) و مطرح شدن پیام احمد شاه به وکلای مجلس راجع به ترک تهران به خاطر پیشروی قوای روس از جانب قزوین به تهران، نمایندگان تدریجاً به قم مهاجرت کردند و در این میان سلیمان میرزا با کمک چند تن دیگر از وکلای مجلس، کمیتهٔ دفاع ملی را تأسیس نمود، اما به خاطر فشار فراوانی که بر دوش این رجال بود، تصمیم به مهاجرت به سوی کرمانشاه گرفته شد و از آنجا به عراق و بعد از آن گروهی به اسلامبول و عده‌ای هم به آلمان سفر کردند. عمارلوئی نیز به مانند بسیاری دیگر از وکلاء به کرمانشاه و سپس به اسلامبول رفت و چند صباحی در آنجا اقامت نمود[1]. مدتی بعد از آن به آلمان رفت و در کنار دیگر دوستان همفکرش مانند سیدحسن مدرس، وحیدالملک شیبانی، محمدعلی خان تربیت، ناصرالاسلام ندامانی، محمدعلی خان کلوب و سیدحسن تقی‌زاده قرار گرفت[2]. در کابینهٔ دولت ملّی نظام السلطنه در ایام مهاجرت، به عنوان معاون وزارت داخله در کنار میرزا حسین خان ادیب السلطنه حضور یافت. در سال ۱۲۹۷ هـ ش به ایران بازگشت و مدت کوتاهی در تهران از فعالیتهای سیاسی دور بود. اما دیری نپائید که دوباره به عرصهٔ سیاست بازگشت و به حکومت گروس منصوب شد و سپس از طرف وزارت داخله مسئولیت برگزاری انتخابات دوره پنجم مجلس شورای ملّی در گیلان به وی محول گردید. در سال ۱۳۰٤ کفالت حکومت خوزستان را در اختیار گرفت و در آنجا با بصیردیوان زاهدی (سپهبد زاهدی بعدی) آشنا شد و با این که دوستی‌اش تا پایان عمر ادامه داشت، اما هیچگاه تحت تأثیر افکار جاه طلبانهٔ او قرار نگرفت. بعد از آن به حکومت استرآباد منصوب شد و در ۱۳۰۹ حکمرانی اراک را در دست گرفت، اما در این سمت زیاد دوام نیاورد. در حدفاصل سالهای ۱۳۱۰ ـ ۱۳۱۱ درصدد ترویج معارف در زادگاهش عمارلو و مناطق اطراف، نظیر منجیل و رودبار برآمد، اما در آبان ۱۳۱۱ به مرگ ناگهانی و مشکوک

---

۱. جهت اطلاع بیشتر، نگاه کنید به صفحات ۲۹۳ تا ۲۹۸ کتاب ایران در جنگ بزرگ تالیف مورخ الدوله سپهر ـ انتشارات ادیب.

۲. از جمله جرایدی که از آن سالها به جانده و خوشبختانه به تعداد قابل توجهی مجدداً تکثیر شده، مجلهٔ کاوه می‌باشد که به توسط سید حسن تقی‌زاده مدیریت می‌شد. در مجلدی که چند سال پیش به همت زنده یاد استاد ایرج افشار به طبع رسید، چند قطعه عکس از روشنفکران ایرانی مهاجر در آلمان مانند وحیدالملک شیبانی، جمال‌زاده، تقی‌زاده و چند نفر دیگر نیز آورده شده است.

درگذشت. راز مرگ وی مدتها مورد بحث بود. به هر حال جسدش در گوشه ای از بارگاه حضرت معصومه(س) در قم به خاک سپرده شد. میرزا احمد خان عمارلوئی که به خاطر نزدیکی عمارلو به قزوین، برخی وی را قزوینی نیز خطاب می‌کردند، هیچگاه صاحب اولاد نشد و شیوهٔ عموی خود را برگزید و برادرزادهٔ خویش را که علی اصغرخان نام داشت، به فرزندی پذیرفت. نامبرده بعدها از پرسنل برجسته وزارت فرهنگ در گیلان شد و برای فرهنگ دیارش خدمات شایانی از خود نشان داد.

میرزا احمدخان عمارلوئی در جوانی همان طور که در خاطراتش آمده، به سلک روحانیت درآمد و تا اواسط انقلاب مشروطه در این لباس ماند، اما از دورهٔ سوم مجلس شورای ملی و در جریان مهاجرت دسته جمعی وکلاء آن دوره به خارج از کشور به مانند بیشتر همقطارانش مانند میرزا یحیی دولت آبادی و سید حسن تقی‌زاده و سید یحیی ناصرالاسلام (ندامانی) لباس روحانیت را از تن خارج ساخت و با ظاهری جدید که مرسوم متجددین آن سالها بود، در انظار حاضر شد. در بخش تصاویر، عکسهائی از وی در هر دو لباس نشان داده شده است.

عمارلوئی، مردی دانا، دنیا دیده و زحمت کشیده بود. در همهٔ مأموریتهایش ابراز لیاقت و کفایت فراوان نمود و از کاردانی و مدیریت کافی برخوردار بود. وی در گیلان، بیشتر با محمود رضا طلوع دوستی داشت و هرگاه به گیلان می‌آمد، در منزل طلوع، تجمعاتی به احترام حضورش برپا می‌شد. در بازی شطرنج، مهارت چشمگیری داشت و همیشه برای حاضرین در محفلش سخنانی بر زبان می‌آورد که تا آن روز کمتر کسی آن را شنیده بود[۱].

وی سوای حضور در ادوار دوم و سوم مجلس شورای ملی بعدها مجدداً تلاش نمود تا دوباره به مجلس راه یابد اما هر بار به دلایلی ناکام ماند. از جمله برای انتخابات دوره ششم برنامه هائی در سر داشت تا از گیلان به مجلس راه یابد. ولی با همه تلاشی که صورت گرفت، در آن دوره وکیلی انتخاب نشد. ابراهیم فخرائی که در آن روزها مدیر جریدهٔ *فروغ* رشت بود، در جائی با اشاره به علاقه‌مندی عمارلوئی به حضور در

۱. *یادگارنامه فخرائی*، به کوشش رضا زاده لنگرودی، ص ۹۸

دورهٔ ششم مجلس، چنین می‌آورد که اهالی رشت برای آن دوره به انتخاب شدن حاجی شیخ باقر رسولی و حاجی شیخ علی فومنی (علم الهدی) تمایل بیشتری نشان می‌دادند و در مقابل کاندیدای مورد نظرِ فرمانده تیپ شمال سرتیپ زاهدی، میرزا احمدخان عمارلوئی بود. از آنجا که زاهدی چهرهٔ محبوبی در میان اهالی گیلان نداشت، رقابت کاندیداهای دو طرف به شکلی غیر متعارف دنبال گردید و رقابتی که بیشتر مبارزه‌ای مابین مردم رشت و فرمانده تیپ مستقل شمال بود، به بحرانی درون استانی مبدل شد. فخرائی دربارهٔ نتیجه این کشمکشها چنین می‌نویسد:

> ... با وجودی که حاجی شیخ باقر رسولی به دستور زاهدی دستگیر و به فومن تبعید شده بود و در آنجا نورمحمد خان تهمتن به اشاره زاهدی با رسولی بدرفتاریها می‌نمود و انواع آزار را در حقش روا می‌داشت، معهذا رشتیها دو پا را در یک کفش کرده از حمایتش دست بر نداشتند. شهر را سیاهپوش و کار و کاسبی روزانه شان را تعطیل کردند. به هیئت نظار هجوم برده، صندوقهای رأی را در اختیار گرفته [و] آتش زدند. نتیجه آنکه در آن دوره کسی از رشت به عنوان وکیل مجلس انتخاب نگردید.[۱]

عمارلوئی در نویسندگی، تسلط و تبحر بالائی داشت. این امر مطمئناً برگرفته از تعلیم در مکتب روحانی سرشناس و نابغه‌ای همچون مرحوم آخوند خراسانی و البته تجربهٔ حضور در کلاس درس حکمت مرحوم میرزا هاشم اشکوری نادره مرد آن روزگار می‌باشد. وی چند بار در دوران حیاتش اقدام به نگارش خاطرات و مشاهدات خود نمود که سالها بعد از مرگ در گمنامی نگه‌داری می‌شد.

آنچه در ادامه خواهد آمد، مجموعه‌ای از یادداشتهای مرحوم عمارلوئی است که در سه برههٔ زمانی نوشته شده است. دفتر اوّل که یادداشتهای یومیه وی در روزهای عزیمت از نجف اشرف به تبریز در کوران نهضت مشروطه را در بر دارد از بیستم شعبان ۱۳۲۶ هـ.ق لغایت اواخر شوال همان سال را شامل می‌شود. عمارلوئی خودش در وصیت نامه‌ای که نوشته و در کتاب حاضر آمده، این بخش از یادداشت‌های خود را *سفرنامهٔ احمدی* نامگذاری نموده که در کتاب پیش رو به همین نام آمده است. دفتر

---

۱. همان، ص۹۸

دوم را عمارلوئی در سالهای مهاجرت در اسلامبول نگاشته و راجع به شرح احوال خودش از زمان تولد تا اوایل مشروطه می‌شود. در این دفتر، موضوعات جالبی دربارهٔ رشد علمی عمارلوئی و آشنائی وی با علمای نجف به تفصیل به رشتهٔ تحریر درآمده است.

اما قسمت سوم خاطرات عمارلوئی، یادداشتی کوتاه است مربوط به سال ۱۳۰۹ خورشیدی که عمارلوئی به تجربهٔ برخورد با جریانی موسوم به «پان ترکیستها» و نفوذ عثمانی‌ها در ایجاد افکار تجزیهٔ آذربایجان و مشاهدهٔ توطئه‌های مدافعان این افکار اشاره می‌کند.

یادداشتهای میرزا احمدخان عمارلوئی بعد از مرگش سالها در دست علی اصغرخان عمارلوئی نگهداری می‌شد. بعد از فوت علی اصغرخان، یکی از پسرانش به نام کیومرث عمارلوئی، مسئولیت نگه داری اوراق میرزا احمدخان را به عهده گرفت. سالها از این موضوع گذشت تا اینکه چند سال پیش در ملاقاتی دوستانه با ایشان به یادداشتهای مرحوم عمارلوئی برخورد نمودم و با اجازهٔ آن بزرگوار، مشغول بازخوانی و بازنویسی آن شدم. اما در میانهٔ راه به خاطر دغدغه‌های گوناگون و برنامه‌های دیگر کار بازنویسی این مجموعه دچار وقفه شد. به هر حال، با کوششی دوباره بعد از قریب چهار سال، کار بازنویسی و تصحیح خاطرات میرزا احمدخان عمارلوئی خاتمه یافت.

کتاب حاضر، دست کم، از نقطه نظر درج برخی اتفاقات سالهای مشروطه‌خواهی بخصوص رخدادهای ایام استبداد صغیر و بیان ناگفته‌های جدیدی از کشمکش‌های آن روزگار می‌تواند در ردیف منابع معتبر و قابل تأمل آن دورهٔ تاریخی قرار گیرد. بخصوص بدانیم که نویسنده خود از شخصیتهای مبارز و فعال مشروطه بوده و سوابقی همچون حضور در جمع علمای مشروطه‌خواه نجف و نیز علمای مخالف مشروطه آن شهر بزرگ در کارنامهٔ حیات سیاسی‌اش دیده می‌شود.

در روزهای مقابلهٔ بخشی از نوشته‌ها با متن اصلی، یکی از دوستان گرامی به نام آقای سید ابوالحسن عابدینی گیلانی با نهایت دقت، ریزبینی و حوصله به کمک مخلص شتافت. لطف ایشان، شایستهٔ تشکر و سپاس فراوان است.

در اینجا وظیفهٔ خود می‌دانم که از جناب آقای دکتر علی ططری، مدیر محترم،

دلسوز و فرهیختهٔ مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی خالصانه سپاسگزار باشم. ایشان که به مانند برادری بزرگتر مرا راهنما و مشوق بوده‌اند، زحمت فراهم آوردن چاپ کتاب را در نهایت لطف به دوش کشیدند. خداوند بلند مرتبه، وجود گرم و صمیمی چنین مدیر کوشائی را برای اهالی پژوهش پایدار بدارد.

همچنین از ریاست عالیهٔ کتابخانه مجلس شورای ملی، حضرت حجت‌الاسلام و المسلمین آقای حاج رسول جعفریان، که دانشمند بودن ایشان مستغنی از توصیف و تعریف است، کمال تشکر و قدردانی را دارم که در مدت حضورشان در جایگاه مزبور، همه گونه توجه و تفقد را به جامعهٔ پژوهش و اهالی تحقیق بی‌منّت مبذول داشته‌اند. از حضرت حق‌آرزوی سلامتی روز افزون و دوام دولتِ وجود آن مدیر شایسته و دلسوز را استدعا دارم.

در ادامه، جهت آشنائی بهتر با سوابق زندگانی میرزا احمدخان عمارلوئی، سالشماری از حیات او تقدیم خواهد شد. امید است روند احیاء خاطرات و یادداشتهای گذشتگان به شکل شایسته‌ای رو به فزونی یابد تا در آتیه ناگفته‌های پیشینیان برای محققان امروزی و آیندگان بازگو گردد. آمین یا رب العالمین.

علی امیری

لاهیجان ـ بیست و دوم آبان ۱۳۹۰

سالشمار زندگانی

میرزا احمدخان عمارلوئی

- تولد: صفر ۱۲۹۳ هـ . ق (۱۲۵۳ هـ . ش) در قریهٔ جیرنده عمارلو، فرزند محمدعلی خان عمارلوئی
- تحصیلات مقدماتی نزد عموی خود آخوند ملا ابراهیم قاضی عمارلوئی و رفتن به نزد حاجی ملا آقای خویینی به همراه پسرعمه‌اش شیخ عبدالرحیم و تحصیل در مدرسهٔ التفاتیه آن شهر
- مسافرت به اصفهان و شاگردی در محضر آخوند ملا محمد کاشی و جهانگیرخان قشقائی و همچنین بهره‌مندی از محضر آقا سید محمد باقر درچه‌ای
- معلم خصوصی همایون میرزا پسر ظل السلطان حاکم اصفهان
- رفتن به تهران جهت تحصیل نزد حاج شیخ علی نوری و اقامت در مدرسه صدر و شاگردی محضر میرزا کرمانشاهی، میرشهاب شیرازی و میرزا هاشم اشکوری در مدرسه سپه سالار
- آشنائی با میرزا محسن خان اقتدارالدوله و بروز تمایلات سیاستی
- عزیمت به نجف اشرف از راه همدان و کرمانشاه، شرکت در کلاس درس آخوند ملا محمدکاظم خراسانی و دیگر علمای نامور آن شهر - ۱۳۲۲ هـ . ق
- شرکت در مبارزات مشروطه خواهی تبریز و عضویت در «فوج نجات» به رهبری مستر باسکرویل آمریکائی ۱۳۲۶ هـ . ق

- نگارش «سفرنامهٔ احمدی» در سفر نجف به تبریز و اشاره بـه اوضـاع و احـوال شهرهای در مسیرش ربیع الاوّل ۱۳۲۷ هـ. ق
- نمایندهٔ مردم قزوین در دورهٔ دوّم مجلس شورای ملّی ۱۳۲۹ هـ. ق
- رئیس دفتر حکومتی یزد و سرپرستی جماعت زردشتیان ۱۳۳۲ هـ. ق
- نمایندهٔ مردم یزد در دورهٔ سوم مجلس شورای ملّی ۱۳۳٤ هـ. ق
- مهاجرت به اسلامبول و سپس برلن آلمان به همراه دیگر نمایندگان و عضویت در حزب دموکرات و راه‌اندازی دولت ملّی به رهبری نظام السلطنه مافی و حضور در کمیتـه برلین به همراه سیدحسن تقی‌زاده، وحیدالملک شیبانی و عده ای دیگر - ۱۳۳٤ هـ. ق
- معاونت وزارت داخله دولت ملّی به دستور نظـام السـلطنه مـافی - ربیـع الثـانی ۱۳۳۵ هـ. ق
- کفالت حکومت جنوب به دستور نظام السلطنه مافی رئیس دولت ملّـی - ۱۳۳۵ هـ. ق
- نگارش شرح احوالی از زندگانی خود در روزهای اقامت در اسلامبول با عنـوان «یادداشتهای اسلامبول» - ۱۳۳۸ هـ. ق
- بازگشت به ایران و اقامت در محلهٔ سنگلج تهران - خرداد ۱۲۹۹ هـ. ش
- حاکم گروس - سنبله ۱۲۹۹ هـ. ش
- مسئول انتخابات دوره پنجم مجلس شورای ملّی در گیلان - سرطان ۱۳۰۱ هـ. ش
- حاکم شوشتر و مضافات - ۱۹ میزان ۱۳۰۳ هـ. ش
- عضویت در نخستین مجلس مؤسسان - ۱۳۰٤ هـ. ش
- کفیل حکومت خوزستان - ۲۳ دی ۱۳۰٤ هـ. ش
- حکمران استرآباد (گرگان) - ۱۳۰۵ هـ. ش
- ناکامی در انتخابات دورهٔ هفتم مجلس شورای ملّی - ۱۳۰۷ هـ. ش
- حاکم عراق با حقوق ماهیانه دویست و چهل و هفت تومان و فوق‌العاده یکصـد و سه تومان - ٦ آبان ۱۳۱۰ هـ. ش
- رئیس معارف منجیل، عمارلو و رودبار - ۱۳۱۰ هـ. ش
- مرگ ناگهانی در پنجاه و هشت سالگی و دفن در جوار حرم حضرت معصـومه (س) - دی ماه ۱۳۱۱ هـ. ش

وصیت‌نامه

ربیع الاول ۱۳۲۷

بسم الله الرحمن الرحیم

﴿انّا لله و انّا الیه راجعون﴾ بنده احمد عمارلوئی قزوینی که یکی از افراد گنه کار مُسلمینم، چون خودم را بعون الله حاضر ساخته‌ام برای کشته شدن در راه دفاع از وطن مقدّس اسلامی خودم که ایران است از فرقهٔ ظالمهٔ جابرهٔ مستبدین که غرضی جز آبادی خود و خرابی این مملکت اسلامی ندارند که در واقع به ملاحظهٔ عاقبت امر جهاد با دول کافره است، این چند کلمه را به عنوان وصیّت‌نامچه عرضه می‌دارم:

برادران اسلامی و هم‌خاکان وطنی غرض از خلق دنیا در مرتبهٔ ثانیه [به] خصوص نسبت به نوع انسانی، معرفت خدا به تمام جهاتها به قدر امکان است و این هم ممکن نمی‌شود مگر به تربیت امر معاش و معاد و نظام معاشی هم مرتّب نمی‌شود مگر به گردن بردن زیر بار قانون.

کدام قانون بر حسب مذاق ما محمّدیین قانون قرآنی و فصیل نمی‌یابد اجراء قانون و مستدام نمی‌شود گردش چرخهای آن مگر به بودن مملکت اسلامی چرا که ملّت مغلوب از همه جهت فانی در ملّت و دولت غالب است. چنانی که به تجربه در خود ایران از زمان بیشتر ادیان الی زماننا هذا معلوم شده که به واسطهٔ غلبهٔ کبران نوع ملّت کبر و به غلبهٔ مسلمانان نوع ملّت مُسلم و به غلبهٔ سلاطین شیعه نوع ملّت شیعه و قسم خاصی از مُسلم شده‌اند. خاصه در این اوقات که به واسطهٔ ترّقی علوم، ملل فاتحه از هزاران راه اسباب پیشرفت مذهب خود را چه به سیاست و چه به پلتیک و چه به تعلیم لسان خودشان و چه به قرار دادن محاورات و مکاتبات در ادارات رسمیّه و مدارس و مکاتیب

و نشر کتب به زبان رسمی خود فراهم آورده، چندی نمی‌کشد که ملّت مغلوب صبح می‌کنند در صورتی که نه دین سابق خود را دارند و نه رسم و آئین پیشینیان خود را.

در این صورت فعلاً یکی از ارکان بزرگ بیضهٔ اسلام که حفظش مقدّم بر همه چیز حتی جانهای عزیز است مملکت اسلامی ماست که یکی از آنها ایران است. و بدیهی است که حفظ ایران با این کثرت ضعف مالیه و کم داشتن علمای عارف به مقتضیات و نداشتن لوازمات حربیّه با مجاور بودن با دول بزرگ عالم ممکن نیست مگر به تقنین قوانین مناسب مملکت در عرفیّات و اجرای قواعد دینیّه در شرعیات و تحصیل ثروت و ایجاد مکاتیب از علمای نافع و فراهم ساختن کارخانجات و به راه انداختن نظام صحیح از افراد با حسّ ملت و حاضر نمودن اشخاص مجرّب از تجارتی و حربی و اینها همه ممکن نیست مگر به انعقاد مجلس دارالشورای ملّی و ترتیب وزارتخانه‌ها و کشیدن مردم به زیر بار قانون، چنانی که وجوداً و عدماً نسبت به ممالکی که مشروطه شده و یا در استبداد باقی است قوّت و ضعف و بقاء دین و فناء آن حسّاً دیده شده و می‌شود منکر مکابر با عقل خود است. بعد از روشن شدن این مقدّمات باید بدانیم که هر که مخالف ما است چه عالم و چه عامی چه شاه و چه گدا خارج از یکی از دو قسم نیست، یا جاهل است یا معاند. جاهل را باید به لطایف الحیل عالم ساخت و ریشهٔ معاند را از روی زمین برانداخت. چنانی که رسم اولیاء و انبیاء همین بوده است.

برادران دینی و عزیزان اسلامی یک نکتهٔ مهمی است که همه باید ملتفت آن باشید، حفظ وطن و نگاهداری دین خاصه حالت حالیهٔ تبریز از خون لبریز که حفظ عرض و ناموس هم سر بار شده از بدیهیات و احکام مستقلهٔ عقل است، محتاج به رسیدن از جانب شرع و تقلید علمای اعلام نیست. تمام عُقلا بلکه جمعیان و جوان هم به جان و مال در محافظت وطن می‌کوشند، مگر نمی‌بینید ممالکی را که اهالی آن غالباً طبیعی و معتقد به دین نیستند در مقام حفظ وطنشان، به مقتضای حکم عقل تا جان دارند می‌کوشند. حیوانات برای حفظ لانه و منارهٔ خودشان تا نفس آخر عقب نمی‌نشینند، چرا باید ما مسلمانها از حیوانات هم کمتر باشیم. چرا باید ما در این وقت دنبالهٔ استفتاء از علماء را بگیریم با اینکه علمای اعلام هم در این مورد داد مردانگی داده و از اصدار احکام شریفه در وجوب مشروطیت و امضای قانون اساسی و دفع و رفع مستبدین هیچ

مضایقه نکرده، مع ذلک در خوابیم. ای کاش فقط در خواب بودیم و بدبختانه رشتهٔ اتحاد و پیشرفت کار را نگسلانده و شیرازهٔ حریّت مشروع و مساوات را از هم نمی‌پاشانیدیم.

این بود وصایای عمومی که بر هر مُسلمی واجب و لازم است عقلاً و شرعاً و شرفاً و ناموساً تا آخرین نفس خود بکوشند. اما وصایای خصوصی آنچه متعلّق به تبریز است:

وصی بنده جناب حاجی محمدتقی آقای قنادی و جناب آقا میرزا حسن آقای قنادی برادرزادهٔ حاجی محمدتقی آقا هستند، در اینکه باقی مانده از مبلغ چهل و هفت تومان [و] نیم بر حسب ثبت ذیل که در نزد آن دو وجود مبارک است. بعد از خرج دفن و کفن اگر امر منازعه تمام نشده، فشنگ خریده و به مجاهدین حقیقی تقسیم نمایند. چون مال ملّت است در راه خود ملّت خرج شود.

- وجه نزد حاج محمدتقی آقا چهل و هفت تومان و پنج هزار دینار[1]
- آنچه گرفته شده: دفعه پنج تومان، دفعه یک تومان، دفعه چهار تومان، دفعه هفت تومان، دفعه پنج تومان، دفعه سه تومان ـ باقیمانده بیست و دو تومان و پنج هزار دینار
- ایضاً وجه گرفته شده از حاج محمدتقی آقا: دفعه یک تومان، دفعه یک تومان، هفده تومان
- ایضاً وجه: سه تومان، ده تومان
- قدری هم پیش آقا میرزا حسن آقای سابق الذکر است، از روی دفترش بعد از حساب، باقی مانده را در مصرف سابق که عرض شده خرج کنند.

یک تومان بدهند به خادمه[ای] که در خانه داریم [به نام] زهرا باجی و او را راضی کنند چرا که برای من خیلی زحمت کشیده است. اگر انشاءالله نزاع رفع شد و محتاج به فشنگ نشد خرج معارف نمایند و یا مریض‌خانه، هر کدام به نظرشان لازم تر آمد.

دوازده تومان [و] پنج شاهی از جناب آقا مشهدی عباسعلی خیسام طلب دارم، اگر مقتدر شد و به طوع و رغبت داد فبها و الاّ او را واگذار کنند چرا که در مورد است.

---

۱. [تمامی اعداد به سیاق نوشته شده است.]

نعش مرا هم اگر به گیر آمد در پهلوی قبر مرحوم سیّد شریف زاده دفن نمایند، شاید به واسطهٔ جوار شریفش مورد مرحمت الهیّه بشوم.

لوازمات منزل و لباس هم حکم بقیهٔ پول را دارد فروخته [و] در یکی از آن دو مورد خرج شود.

- عبای زمستانی یک طاقه
- لبادهٔ مستعمل یک ثوب
- قبا برک و کرباس ۲ ثوب
- پیراهن فرنگی ۲ ثوب
- لحاف شلهٔ پنبه[ای] یک دانه
- متکّای کوچک یک دانه
- کتاب متفرقه دو سه جلد
- اسباب متفرقه هرچه می‌باشد مال بنده است.

تفنگ ورندل کوچک را از جناب سالار گرفته‌ام و قبض داده‌ام با بیست فشنگ بدل، در قبض صد فشنگ نوشته‌ام ولی ۲۰ عدد بیشتر نداده‌اند. تفنگ را به ایشان رد کرده و قبض را پس بگیرند.

ساعت بغل از جناب حاجی سیف الشریعه بنابی است با بندش که برای شناختن وقت و خجالت نکشیدن پیش استاد آمریکائی و خلاف قول نشدن از ایشان عاریه کرده‌ام، او را هم به ایشان رد نمائید. باقی لوازمات منزل جز آنهائی که از خانهٔ خودشان آورده‌اند مال جناب یگانه فدائی ملّت آقای آقا شیخ جلال و سیّد سند فرزانه مجاهد وطن اسلامی آقای آقا سید معین الدین است، ضبط کرده به سلامتی انشاءالله با سلام بنده به ایشان برسانند.

امّا وصیّت بنده متعلّق به ولایت خودم که باید وصی‌های تبریز این وصیّت‌نامه را تماماً نسخه کرده و مُهر نموده بلکه اشخاصی را که به وصایایم مطّلع نموده، بدهند مُهر کرده، به توسط طریق صحیحی به عنوان آدرس ذیل (قزوین تیمچهٔ سرپوشیده به توسط جناب حاج سید علی اصغر بزّاز در جیرینده خدمت جنابان تقی خان ولیخانی و آقا میرزا عیسی خان شفیع خانی و نصرالله خان غلامعلی خانی برسد) به ولایت بنده برسانند.

اوصیای بنده در ولایت جناب تقی خان ولیخانی و آقا میرزا عیسی خان شفیع خانی و نصرالله خان غلامعلی خانی است که به اطلاع جناب مستطاب ملاذالاسلام آقا میرزا عبدالوهاب قاضی و جناب مستطاب ظهیرالاسلام آقا میرزا عبدالرحیم پسرعمّه -دام عزهما- بعد از ادای قروض، چه از حقیر و چه از والد مرحوم، بر حسب وصیّت‌نامچهٔ ایشان که به واسطهٔ دور افتادن از ولایت عقب افتاده جز آن چیزهائی که صرف نموده‌ام و فعلاً در نظرم است می‌نویسم و جز آنهائی که خانوادهٔ بنده در نبودن بنده صرف کرده‌اند، باقی مانده را از عین مال برداشته و برای او خرج نموده و جزو دیون بنده محسوب بدارند.

- حمل نعش والد مرحوم به نجف شده
- دو سال صوم و صلواة گرفته شده، باقی را بر حسب وصیّت‌نامچه به شخص صحیحی یا به اشخاص صحیح داده، عمل نمایند، اجرتش آن میزانی که مرسوم است.
- زکاتش[1] نصف داده شده، نصف دیگر را بدهند.
- خمس و رد مظالم را عمل کرده‌ام احتیاطاً دوباره بدهند از روی وصیّت نامچه
- باغ عموی مرحوم که مشترک با حسین پسرعمو داشته‌ایم، مال همشیره بزرگ است بر حسب وصیّت پدر مرحوم

هر دو همشیره را از بنده به هر قسمی است راضی نمایند، باقی ماندهٔ مال پدری نصفی از بنده و نصفی از برادرم آقا عبدالله است، حقوق والده‌ام را از مال پدر به هر جوری که می‌خواهد برسانند.

متروکات شخصی خودم را بر حسب انتقال نامهٔ پدری و ثبت مخصوص از املاک و خانه‌ها و اثاث البیت که در میان صندوقچهٔ زرد است بعد از ادای قروض آنچه که خانه می‌دانند و آن قدری را که مردم سند صحیح و یا دفتر صحیح که موجب اطمینان اوصیاء است در دست دارند چه ولایت و چه قزوین علی ما فرض الله بین وراث شرعی بنده قسمت نموده، ثلثش را از هر قبیل چه خانه و چه اثاث البیت و چه املاک بر حسب وصایای ذیل رفتار نمایند.

---

۱. [در اصل: زکوتش]

اما اثاث البیت را به نرخ روز فروخته، پول نقد آن را با قسمت محصول املاک و باغ بر حسب قسمت ثلثی در راه تعلیم اطفال بی پدر و مادر و یا فقط بی پدر و یا اطفال کسانی که فقیرند و قادر به ادای شهریه نیستند خرج نمایند، به این قسم که معلّمی به طرز جدید از رشت و یا قزوین که آدم درس خوانده و تربیت جدید را بلد بوده و ذاتاً با حس و ملّت پرست و به یک درجه در راه حفظ وطن اسلامی خود غیور باشد، قُنطرات[1] و معیّن نموده بیاورند به جیرینده، در خانه هائی که از ثلث بنده محسوب می‌شود منزل داده و بچه‌های آن ده و سایر دهات را به هر قسم است جمع آوری نموده و لوازم کارش از نیمکت و صندلی و میز به طرز جدید فراهم نموده، ماهیانهٔ بچه‌های یتیم را از ثلث بنده محسوب و ماهیانهٔ بچه‌های غنی را صاحبانش ادا کنند تا بلکه بعون الله و رسوله- صلی الله علیه و آله- اطفال ولایت ما هم به یک اندازه عالم و صاحب حس بشوند [و] هر کدام که دورهٔ درسی خود را در جیرینده تمام کرد اگر کفاف می‌کند از ثلث بنده مخارج درس خواندن در قزوین و یا رشت و تکمیل کردن او را به هر اندازه که زیاد می‌ماند از مخارج سال دِه بدهند.

کمتر چیزی که در آن مدرسه باید درس گفته شود یکی اعتقاد است و دیگر جغرافی عالم با نقشه و دیگر زبان فارسی خوب است. معلم باید در هر سه کامل باشد، اگر لسان خارجه ولو یکی را هم بداند و تعلیم کند خیلی بهتر است. در هر ماهی یک مرتبه هم امتحان خصوصی و در سالی یک مرتبه امتحان عمومی بنمایند.

اگر خدای ناکرده یکی از اوصیاء از دنیا رفته باشند و یا جلای وطن نموده باشند با آن دو تای دیگر و اگر دو تا از دنیا رفته و یا نباشند با سوّیمی است، ولی مجدّداً عرض می‌کنم به اطلاع آن دو شخص بزرگ باید این کارها بشود. خواهش دارم از اوصیاء خودم چون مسئلهٔ تربیت اطفال امر مهم و بزرگی است [در] هفته یک یا دو روز با هم جمع شده بلکه سایر عُقلا را هم جمع کنند و اعانه های خارجه هم بگیرند به یک ترتیب صحیحی، بلکه مدرسهٔ خوبی با تمام لوازم دائر کرده و اسباب ترقی ابناء وطن خودشان بشوند و البته وضع مدارس جدید را هم می‌دانند و بر فرض ندانستن تحقیق

---

۱. [منظور کنترات است.]

می‌کنند تا چشم و گوش بسته به گیر آخوندها و معلّمین سابق که جز ضایع کردن خُلق و ذهن و وقت بچّه، کاری ندارند نیفتند.

امروزه شرعاً و عقلاً مقدّم بر تمام خیرات و مبرّات بلکه یکی از فرایض شرعیّه، احیاء مدارس و ایجاد مکاتیب است و این همه خاکهای مذلّت و ضعف و نکبت که بر سر ما ایرانیان بیخته و ریخته از جهل و نادانی به مقتضیات وقت است و بس. صبیهٔ جناب قاضی که عیال دائمی بنده است هم مُهر و ارثش را رد نمایند.

مادرم را تصلیه و دلداری بدهند و بگویند که پسرت در راه مادر وطن که ایران و مملکت اسلام است کشته شده، هیچ گریه نباید بکنی بلکه کمال تشّکر را باید داشته باشی، امید است که در آخرت انشاءالله اجر جمیل عایدت شود چرا که پسرت در راه اجرای احکام مقدّسه آیات الله علماء نجف جان داده و در راه حفظ شریعت به دم گلوله‌های گرم رفته، بر هم‌چه پسری نباید گریه کرد و ناله نمود.

بعضی کتابهای بنده از وقف و ملک در طهران بر حسب ثبت علیحده در خانهٔ جناب آقا میرزا محسن خان اقتدارالدوله پسر مرحوم آقا میرزا باقر مستوفی در محلّهٔ سنگلج بین تکیهٔ حاج رجبعلی و درخونگاه می‌باشد و یک ثبت خدمت خود ایشان در میان کتابها است، آنها را گرفته، ملکی را بفروشند [و] وقفی را بر حسب وقف نامه‌اش عمل نمایند هکذا. کتابهائی که در قزوین در خانهٔ جناب قاضی است و هم چنین کتابهائی که در نجف و در خانهٔ خودمان که در جیرینده است می‌باشد، ملکی فروش، وقفی بر حسب وقف نامه‌اش عمل شود. بعضی از اسناد و قباله‌جات و نوشته‌جات بنده هم خدمت جناب قاضی است، آنها را هم گرفته، بر حسب ثبتی که خدمت ایشان و در خانه است در جای محکم ضبط نمایند.

امیدوارم انشاءالله اوصیای بنده بجدّ وافی در این اعمال خیریه بکوشند و از خداوند تبارک و تعالی در پیشرفت این امور مقدّسه همّت طلب نمایند وقفا الله و ایاکم بالنیّات علی الصراط المستقیم.

از جناب آقا میرزا آقا مدیر روزنامهٔ نالهٔ ملت[1] متوقّعم که محض یادگاری و

---

۱. [از جراید هفتگی عصر مشروطه که در تبریز به صورت چاپ سنگی منتشر می‌شد.]

فی‌الجمله نفعی به ملّت این سفرنامهٔ ابتر بنده را به همین قسم که نه اوّل دارد و نه وسط و نه آخر به طرز صحیحی مکرراتش را انداخته، کتاب کوچکی به اسم *سفرنامهٔ احمدی* طبع نموده و منتشر نماید. اگر قابل فروش شده و مشتری پیدا کرد مال خودش باشد. والسلام علی من اتّبع الهدی شب ۲شنبه ۲۱ ربیع الاول ۱۳۲۷ [امضاء] «احمد عمارلوئی»، [مُهر] «احمد»

پنج تومان حق صداق صیغهٔ تازه است، از وجه سابق دو وصی سابق تبریز بپردازند. در شب ۲۵ ربیع الاول [امضاء] «احمد عمارلوئی»

سفرنامهٔ احمدی

ربیع الاول ۱۳۲۷ ق

وقایع یومیه کربلای معلی - پنج شنبه ۲۰ شعبان ۱۳۲۶

صبح تا ظهر مثل روزهای سابق جمعیت زیادی آمده و اجزاء مشغول پذیرائی [بودند] و بعضی از مکاتیب هم رسیده ولی چیز تازه[ای] نداشت. طرف عصر هیئت منتخبه[ای] از جانب انجمن اتّحاد و ترقّی عثمانی در کربلا خدمت حضرت حجه الاسلام به زیارت [و] دست بوسی مشرّف و تبریک مقدم مبارک را نموده و تبشیرات زیاد دادند. اجزائی که آمده بودند پنج نفر بودند: یکی حاج عبدالمهدی که این شخص یکی از متمدّنین محترم و نمرهٔ اوّل قانون‌دانهای کربلا و اوّل فدائی علمی مشروطیت عثمانی محسوب می‌شود و عمده اتّکال اتّحاد و تأسیس آن منتسب به ایشان است، دیگری صبحی بیگ ملازم، سوّم شیخ کاظم دائی کلیددار مرقد منوّر حضرت سیّدالشهدا علیه السلام، چهارم عبدالرزّاق عواد رئیس حنفیهای[1] سابق کربلا [و] پنجم شیخ سلمان حاجی حمد رئیس بلدیه سابق.

---

۱. چند سال قبل جماعتی از روساء و صاحب درایتان بغداد و کربلا به ملاحظات زیادی که از جمله حفظ شئونات خود و رفع ظلم و اتفاق در جهات عامه راجعهٔ به خودشان از حکومت استبدادیه خلیف شده مدتی کار در خفا و بعد علنی گردیده و به همین تجمّعات هم کار زیادی پیش برده ولی چون در دولت استبداد مطلق عنوان انجمن ولو در حکومت مضر، بالاخره مبدّل استبداد به حرّیت و شورای در احکاماتست به واسطهٔ راپرتهای زیاد از مستبدین امر به پراکنده کردن این نحو از اجتماعات و جلب اعضاء و تبعیدشان به نقاط بعیده از قبیل شام و حلب و دیار دیگر رسیده و این بیچاره گان غیر آنهائی که به ممالک خارجه فرار نمودند به گیر حکومت آمده و سوق به اطرافشان نمودند. بعد کم کم جز آنهائی که در راهها جان سپرده، بعضی مرخص، بقیة السیف در زمان اوّل اعطاء مشروطیت عفو عمومی از حضرت سلطان شده، مستخلص و به خانه های خود مراجعت کردند. مخفی نماند که این تجمّعات بغدادیان و کربلائیها نه از روی تمدن و مقدّمهٔ مشروطیت بوده علماً بلکه بالفطره به مقتضای زمان به سمت مقصود حرکت می‌کرده‌اند منتهی به رسم جاهلیت خودشان. ای کاش در اقوام ما هم این عقل فطری بوده و لنگ خر خویش به منزل می‌رسانیدند.

بعد از ورود تبریک، مُلخص گفتگوهاشان این بود که اشخاص مفسد ذهن شما را مغشوش نکرده و نترسانند شما را که کشته شدن در این راه جزو شهادت محسوب [می‌شود] و نباید واهمه داشته باشید که این اوّل کار بزرگ تاریخی است [و] کسی تاکنون اقدام بر چنین[1] امر بزرگی که اطفاء نائره فساد در بلاد و رفع شر اشرار و لوازم استبداد از هیچ عالم مسلمی به این نحو به مقام فعلیت نرسیده و در واقع به این حرکت عالم انسانیت و جسد اسلامیت را حیات تازه بخشیده و می‌توان گفت اوّل زمانی است که علماء ما جامع جهتین و دارای جَنبین یعنی جهات شریعت و سیاست گردیده و عارف به مقتضای وقت شده‌اند که جان عزیز خود را در راه استقلال دولت و آزادی ملّت و حفظ بیضهٔ اسلام از تطاول اجانب خوار شمرده، با جمعی از جان نثاران قدم به این جاده سهل ممتنع گذارده و در مقام احقاق حقوق برادران دینی و وطنی خود از مال و جان مضایقه نمی‌کنند.

بلی خیلی فرق است بین اخذ و اعطاء هر دولتی که مشروطیت را سلطانشان اعطاء نموده، مثل نعمت غیرمترقّبه رعیت قدر ندانسته و در صدد تضییع آن بر آمده، رفته رفته ارکان آن سست و به تبدیل رأی سلطنت و یا تغییر آن با اندک مفسده[ای] از مفسدین کار به عقب خود راجع، ولی اگر ملّت به قوّهٔ علمیه جبراً از سلطنت حقوق خود را گرفته، در حفظ آن به جان و مال کوشیده [و] نمی‌گذارد صدمه‌ای بر آن وارد شود مثل مملکت ما که سی و یک سال قبل اعطای مشروطیت شده و از باب بی علمی قوّه مقنّنه سست و جهت استبداد اولیاء امور هم مانع پیش رفت [بوده] لذا کار منقلب [گردیده] اما این زمان به قوّهٔ عسکریه و نشر علم فی الجمله در این مملکت اخذ حقوق خود بالجبر نموده، منتهی از پختگی خودشان باز ارجاع امر به اعطاء[2] حضرت سلطان می‌نمایند. ولی [در] ایران این جور نیست، حال فعلی ایران که انقلاب از استبداد وفقه به مشروطیت باشد مثل حال سی و یک سال قبل ما است.

بعد اظهار داشتند که مبادا به تحریک مفسدین فسخ عزیمت نموده و از جادهٔ

---

۱. [در متن اصلی: هم چه]

۲. این یکی از نکاتی است که اسباب حفظ مملکت و خوشنود داشتن نفس سلطنت است، به عکس در ایران کرده و نکرده را منتسب به خود و به سلطان خود که قانوناً باید مقدس باشد از اعتراضات هر چیزی نسبت می‌دادند تا بغض و کینهٔ دیرینه زیاد و شد آنچه باید بشود. اینها همه نتیجهٔ بی علمی است.

مستقیمه اخذ حقوق مُسترد و وطن نمود[ه] و از خیالات عالیهٔ خود تقاعد نمائید که گذشته از ننگ عالم تاریخی بی وخامت عاقبت و توهین به نوع نمی‌باشد ﴿الله ینصرکم و یثبت اقدامکم﴾.

حضرت حجه الاسلام فرمودند: «مبادی امر معلوم و پیداست که در این راه از هیچ چیز مضایقه نشود، بلی بعضی[1] برای تحریک آمده بودند ولی همین قدر به آنها گفته شد که من تکلیف شرعی خود را در این حرکت دانسته و هرکه مدعی خطاء در این حرکت است حاضر شده و تکلیف شرعی مرا درست کند متقاعد می‌شوم و به همین جواب همه ساکت شدند، دیگر اثری به زور از آنها بروز نکرده و در دور و ور این مطلب نکردند.» همهٔ منتخبین تصدیق کردند، بعد بشارتی دادند که تلگراف آژانس از اسلامبول رسیده که عساکر سالارالدوله[2] بعد از ضرر و خسارت جانی و مالی کشیدن از حرّیت طلبان تبریز منهزم شدند (انشاءالله عین آن جلب و درج می‌شود)

و بعضی از اخبار دیگر هم نقل نمودند که از جمله بیرون آمدن سلطان عثمانی با لباس غیررسمی در شب و با یک دو نفر گردش کردن و در گوشه های کوچه‌ها ایستادن برای تحقیق اینکه امر حرّیت به چه درجه در خلایق تأثیر و مأثر کرده و داشته، حتی بعضی‌ها ملتفت و خواستند پای سلطان را ببوسند، منع کرده و ارجاعشان به کارهای شخصیه خود نمودند و غیر این از اخبار دیگر مثل مضاعف شدن مواجب عسکریه و واگذار کردن صادرات املاک سنیه[3] به ملکیّه که در مصارف نوعیه ملّت

---

۱. یکی سیّد عباس خادم پسر آقا سیّد محمدمهدی خادم کربلائی که در استبداد و حمایت مستبدین شهرهٔ عراق و در خوش فطرتی و نجابت ذاتی معروف آفاق است. دیگری مختارخان تبریزی که این بیچاره مثل اوّلی به درد بریده شدن استمراری مبتلا با آقا میرزا جعفر تبریزی و عنوان هم بعد از دلسوزی سوری برای آقا و باعث بیجان شمردن این حرکت را عنوان صدمات فوق‌العاده به نفس وجود مبارک بوده و حضرت حجه‌الاسلام هم مقدّماً بر همه می‌فرمودند که من برای کشته شدن می‌روم و تکلیف شرعی خود را در این حرکت دانسته‌ام، اگر می‌توانید شما یا غیر شما به وجه شرعی مرا متقاعد کنید، چون نتوانستند ساکت شدند.

۲. عین آن [تلگراف] این است: «۱۹ شعبان ان عسکر سالارالدوله فی ایران قد اضطره اصحاب الثوره فی تبریز الی الهزیمته بعد ان خسر» ترجمه: اصحاب ثوره و حریت در تبریز عساکر سالارالدوله را مضطر به فرار نمودند بعد از اینکه وارد کردند به آنها خسارت زیادی را.

۳. املاک ممالک عثمانی دو نحو است قسمی سنیه که از املاک خالصهٔ سلطانی است و مداخل آن از [آن] سلطان است و بس و مالیات جز حقوق اربابی خود سلطان چیزی ندارد و عسکر هم نمی‌دهند و رعایای آن هم ←

صرف شود. بعد تا ساعت دوازده به صحبت های متعارفه و صرف چای و چناره مشغول تا مجلس ختم شد.

انصافاً این اوّل مجلس ائتلاف و اتّحادی بود که بین بزرگان و حرّیت طلبان این دو فرقهٔ معظمهٔ اسلامیه واقع شد که اسباب مزید اتّفاق و اتّحاد گردیده، امید است که من بعد جهّال طرفین عالم و دست از بعضی عناوین صوریه برداشته، رشتهٔ اتحاد و اخوّت و برادری را محکم و مستحکم فرمایند. (سیرحم الله من قال انبیا)

و در این روز دستخطی از حضرت آیه الله فی الارضین آقای حاج میرزا حسین طهرانی نجفی برای آقای حجه الاسلام رسیده [که] عین آن به عباراته الشریفه درج می‌شود:

بسم الله الرحمن الرحیم

به عرض می‌رساند انشاءالله تعالی وجود محترم جناب مستطاب عالی از کافهٔ آلام و اسقام محروس و مصون و با صحت و اعتدال و توفیق ترویج شریعت و حمایت از ملّت و اصلاح ذات البین مقرون و مستظهر به الطاف کاملهٔ حضرت اقدس امام عصر - ارواحنا فداه- بوده باد. تأیید و تسدید آن جناب را از حضرت پروردگار جلت آلائه استدعا و درخواست می‌نمایم و امیدوارم از برکت آن وجود شریف عائله مهولهٔ ایران [به] خصوص آذربایجان با کمال سهولت رفع و اطفاء آن نائره به وجه احسن شود، اگرچه حضوراً عرض شد باز هم تاکیداً می‌نویسم لازم است تمام التفات به حرکات و سکون همراهان و وارد و صادر داشته باشید و کمال بذل مجهود در اصلاح و حفظ نفوس و اعراض و اموال عموم بدون مفسده فرموده، از همه جا مجاری حالات شریفه را مرقوم و از دعوات خیریه فراموشم ندارید.

۱۸ شعبان المعظم ۱۳۲٦ ـ الاحقر نجل المرحوم الحاج میرزا خلیل قدس سره»

←خیلی محترم و قسمی ملکیّه که املاک آن از عموم رعیت و در زمان استبداد متعرّض همه نوع صدمات و مالیات زیاد و تعدّیات بی اندازه و عساکر هم می‌دهند برداشت سنیه و برداشت ملکیه. و حالا از مرحم این یگانه پادشاه واردات سنیه که مخصوص خودش است برگذار به خزینهٔ ملکیّه و صرف در مصارف ملّت می‌شود.

و هم در این روز تلگراف سختی به اقبال السلطنهٔ ماکوئی در خصوص خونریزی و لشکرکشی او به تبریز بر حسب مضمون تلگرافی که از انجمن ایالتی تبریز - شیدالله ارکانه- به عموم تجّار اسلامبول شده و آنها در تلگراف خودشان به جناب رئیس المجاهدین آقا شیخ سلیم تبریزی - سلمه الله- درج گردید و ملخص تلگراف تبریز خواهش از حضرت حجه الاسلام آقا که قدغن کنند که او دست از خونریزی و تجمّع اکراد بردارد، شده و از کربلا به بایزید زده شد، امید است که اثر صحیحی بکند لااقل من التسکیت انشاءالله تعالی.